

افسانه‌های نو برای جنوب:

جهانی شدن و برخورد میان قدرت خصوصی و آزادی

● نوشته پیترو ویلکین - عضو بخش سیاست‌شناسی در دانشگاه لانکاستر

○ ترجمه مهبد ایرانی طلب

□□ منبع: فصلنامه جهان سوم، جلد ۱۷، شماره ۲، صص ۲۲۷ تا ۲۳۸، ۱۹۹۶.

دهه ۷۰ روی داده، به آفرینش مجموعه‌ای که آن را «افسانه‌های تازه» درباره نظام جهانی می‌خوانم، یاری رسانده است. مهمترین این شیوه‌ها، شیوه‌ای است که ضمن آن، آزادی و امکان‌های آن با برکشیدگی و گستردگی مفهومی ویژه از قدرت خصوصی مترادف شده است. فراگیرندگی این فکرها که نتیجه پیوند آن‌ها با دگرگونی‌های ساختاری پراهمیتی در اقتصاد جهانی است، یکی از وجوه تغییر شکل کیفی قدرت نظام جهانی سرمایه‌داری را در تولید و بازسازی خود در [محدوده] زمان و مکان به نمایش می‌گذارد.^۲ همان گونه که در نوشته‌ها و گفته‌های مربوط به امر جهانی شدن، بسیار بدان توجه شده، فشردگی زمانی و مکانی جهان که به واسطه تحولات فنی در دوره پس از جنگ، تسهیل شده، کار انتقال فکرها، رویه‌ها و شکل‌های سازمان‌دهی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را شدت بخشیده است.^۳

در اینجا باید توجه کنیم که این امر بدان معنا نیست که رابطه‌ای ساده یا خطی میان انتقال این فکرها و رویه‌ها یا چگونگی پذیرش آن‌ها یا حتی این که مردم جهان این فکرها و رویه‌ها را تا چه حد مشروع و موجه می‌دانند وجود ندارد. همان گونه که پس از این خواهیم دید، به خوبی روشن است که این امور مشروعیت جهانی و همگانی ندارد.

توضیح مترجم

جهانی شدن یا به تعبیری دیگر، جهانگیرگردانی (globalization)، مفهومی است که پس از خودکشی نظام شوروی، به گونه‌ای غیرمستقیم، مسأله استیلای بلامنزاع نظام سرمایه‌داری بر جهان، در قالب آن مطرح گردیده است. مقاله «مازار» که به ترجمه من در شماره ۱۱۴-۱۱۳ ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی به چاپ رسیده، رویکرد حاکی از ذوق زدگی گروه‌های حاکم در ایالات متحده را، همچون رهبر جهان سرمایه‌داری غرب، صرف نظر از اختلاف نظرهای جزئی که میان نمایندگان آن وجود دارد، بازتاب می‌دهد. در مقاله حاضر، نوشته پیترو ویلکین، رویکردی متعارض با رویکرد نخست بازتاب یافته است که برای آگاهی خوانندگان علاقمند فراهم آوردن امکان نگرشی مقایسه‌ای به فارسی ترجمه شده و در این شماره به چاپ می‌رسد.

تاریخ جهان چیزی نیست جز سلسله بی‌پایان شورش‌ها بر ناپه‌ری ایمانوئل والرشتاین^۱

استدلال کلی این مقاله، استدلالی رک و راست است. موضوع مورد توجه من، شیوه‌هایی است که ضمن آن، دگرگونی‌های گسترده اقتصاد جهانی که از زمان فروپاشی نظام برتون وودز در اواخر دهه ۶۰ و اوایل

تناقض های مفهوم های لیبرالی آزادی و قدرت خصوصی بهر دازیم.

فرآیند جهانی شدن: دو رویکرد تاریخی

جهانی شدن را می توان فرآیند دگرگونی نظام جهانی سرمایه داری به شمار آورد. این دگرگونی، آرایش گرایش های ساختاری و عقیدتی ویژه ای را به همراه جای گرفتن هرچه بیشتر نظام جهانی در مدار چیزی که می توان آن را گردش مداوم و یگانه فکرها، کالاها، روابط اجتماعی و مهمتر از همه، مناطق برخورد به شمار آورد، شدت می بخشد.^{۱۱} از آنجا که جهانی شدن دگرگونی و دگرگونی اجتماعی بسیاری به همراه می آورد، این واقعیت را نباید از یاد ببریم که این فرآیند، همچنین، نوعی پایداری آفریده که از خلال مسائلی چون دین، خودمختاری فرهنگی، محیط زیست و حقوق کارگران، مرزهای ملی را درمی نوردد.^{۱۲} درحالی که بحث درباره جهانی شدن، پرتنوع و رو به گسترش است، پرسشی وجود دارد که باید در اینجا، با توجه به این که این فرآیندها چگونه با نظام جهانی روبرو می شود، مطرح گردد. این پرسش به هیچ روی به بحث درباره جهانی شدن پایان نمی دهد، بلکه فایده آن فراهم آوردن چارچوبی است که در درون آن، خواهیم توانست تحلیل خود را به جنبه هایی از این فرآیند محدود کنیم که برای توجه ما به معنای قدرت خصوصی و آزادی در این عصر تازه سرمایه داری مهاجم جهانی، بیشترین اهمیت را دارد. پس، باید بهر سیم:

مکانیسم هایی که این فرآیند جهانی شدن را به جنبش می آورد کدام است و چگونه (اگر مناسبتی در کار باشد) باید به آن نظم داد؟

الف) جمع گرایی گشوده

پیش از هر چیز باید گفت که این بحث نیازمند توجهی بیشتر از آن است که می توانم در این جا به آن اختصاص دهم. کاری که در این جا می توانم کرد این است که چیزهایی را که رویکردهای مسلط نسبت به این فرآیند می دانم، برشمارم، یعنی، رویکردهایی که برداشت های جاافتاده از دگرگونی های تاریخی را باز می نماید.^{۱۳} دورویکرد عمده نسبت به جهانی شدن وجود دارد که می توان در اینجا مطرح کرد، اما باید در نظر داشت که در این رویکردها، هم نقاط اشتراک هست و هم نقاط افتراق. با این حال، تفاوت های ذاتی و پراهمیتی در این دورویکرد وجود دارد که می توانیم به آن ها توجه کنیم. نخست، رویکردی هست که به گونه ای گسترده زیر نفوذ چیزی قرار دارد که می توان آن را نظریه وبری درباره تاریخ خواند؛ برطبق این نظریه، جهانی شدن فرآیندی است احتمالی و کثیرالمرکز، به گونه ای که نقطه یگانه قدرت یا دگرگونی ای که نقش مکانیسم به جنبش آورنده آن را ایفا کند، وجود

پس، ادعای من این است که این امور مکانیسم ها و ساختارهایی است که قدرت آن نیروهای اجتماعی مسلط را در نظام جهانی سرمایه داری بازتاب می دهد که در ۲۵ سال اخیر رشد و گسترش یافته اند. رونق گرفتن مفهوم های لیبرالی از آزادی با بازسازی اقتصاد جهانی که از اواسط دهه ۷۰ صورت پذیرفته مقارن است و به گسترش نابرابری در همه شاخص ها، از ثروت و درآمد گرفته تا نرخ های مرگ و میر و بیماری، انجامیده است.^{۱۴} همین واقعیت، تناقضی بنیادی را در افسانه تازه قدرت خصوصی و آزادی پدیدار می سازد، چرا که ژرف تر شدن این نابرابری، انسانهایی را که به اندازه کافی قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ندارند از دایره نظارت یا مصرف همان چیزهایی که سرمایه داری توان تولید آنها را، دارد دورتر می کند.^{۱۵}

به عقیده من، این بازسازی اقتصاد جهانی و سنگربندی عقیدتی ملازم آن، دو دگرگونی بنیادی را در نظام جهانی سبب شده است: نخست آن که شکل های گوناگون بهره کشی و نابرابری را در نظام جهانی، یعنی نابرابری در بهداشت، درآمد، ثروت و میزان مرگ و میر و مانند آن ها تقویت کرده و کوشیده است آن ها را موجه و مشروع جلوه دهد. این نابرابری ها، به نوبه خود، نابرابری هایی را که نیروهای متعارض اجتماعی احساس می کنند، باز می تابد و این احساس، در اساس، به مسائل پیوسته روابط طبقاتی مربوط می شود.^{۱۶} دوم آن که، اگر خواهیم آن نیروهای اجتماعی را که به پدید آمدن این دگرگونی ها یاری رسانده اند بشناسیم، باید در مفهوم های متداولی که با اصطلاح های «شمال» و «جنوب» بدانها اشاره می کنیم، به گونه ای جدی تجدیدنظر کنیم. منظور من این است که آن شاخص های عینی که می کوشیم به یاری آن ها نابرابری را در شکل های گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن اندازه بگیریم، به گونه ای روزافزون، با بخش هایی از آن و چیزی که در تداول عام شمال و جنوب توصیف گردیده، مترادف شده است.^{۱۷} و برعکس، بخش های ویژه ای از جنوب، به گونه ای شایان توجه تر و تمند و قدرتمند شده و چنین می نماید که بر این قدرت در سال های آینده افزوده شود.^{۱۸} اگر این نابرابری ها را در قالب نقشه ای جهانی و هم چنین، ملی، در نظر آوریم، در خواهیم یافت که موجباتی بنیادی وجود دارد که ما را ناگزیر می سازد در درک خود از شمال - جنوب در نظام جهانی، تجدیدنظر کنیم.^{۱۹} به عقیده من مهم ترین مسأله در اینجا، این است که این دگرگونی ها فرآیند فعلی تولید و صف آرای تازمه روابط طبقاتی را در نظام جهانی بازتاب می دهد و در عین حال بنگاه های سرمایه داری فراملی، بازیگران و ساختارهای اقتصادی به پویایی آن چیزی که هم اکنون نظام جهانی هست، یاری می رسانند. پس از این که حدود موضوعی مقاله و توجه آن را به امر جهانی شدن تعیین کردیم، اکنون می توانیم به اجمال چیزی را که به گمان من پویایی و دلالت های گسترده جهانی شدن نسبت به نظام جهانی است، در اینجا باز گویم و سپس به ادعاها و

هستی‌هایی جمعی. دولت هرگز چنین چیزی نبوده است. برعکس، دولت برجسته‌ترین مکانیسم نمایندگی و دفاع از آن روابط نابرابر اجتماعی است که نظام جهانی را تشکیل می‌دهد. اما، همان‌گونه که بندیکت آندرسون (Benedict Anderson) به گونه‌ای قانع‌کننده استدلال کرده، دولت‌های ملی، همچنین، سرچشمه هویتی هستند که پایدارترین زمینه را برای جنبش‌های توده‌ای در عصر نوین، فراهم می‌آورند. همین امر نقطه قوت و در عین حال نقطه ضعف این نیروهای متعارض است، [زیرا دولت] ضمن این که پایداری توده‌ها را در برابر ستم و بهره‌کشی به سوی سلسله‌ای از نمادها و فکرهای مؤثر مربوط به ملت می‌کشانند، در همان حال نیروهای مخالف را با ترسیم خطوط جداکننده ملی از هم جدا می‌سازد. این که، این برهان دوجویی را چگونه می‌توان حل کرد، به نظر من، کلید حل معمای دگرگونی‌های آینده نظام جهانی سرمایه‌داری، به‌وجهی که متضمن پیشرفت باشد، خواهد بود. روشن است که هویت ملی، خوب یابد، توانایی ایفای نقشی برجسته را در این میان دارد.^{۲۱}

بازنگری لیبرالیسم: جنوب، قدرت خصوصی و آزادی

بازسازی نولیبرالی اقتصاد بین‌الملل که با آغاز بحث‌هایی درباره جهانی شدن همزمان شده است، نشانه‌های نسبتاً روشنی به‌دست می‌دهد که معنای واقعی جهانی شدن را همچون فرآیندی در درون نظام جهانی سرمایه‌داری روشن می‌سازد. به قول والدن بلو (Walden Bello) این دگرگونی‌ها، نابرابری و بهره‌کشی از شوربخت‌ترین اعضای نظام جهانی را شدت می‌بخشد.^{۲۲} با نگاهی به گذشته‌ای نزدیک، می‌توان تحولاتی را که پس از دهه هفتاد در نظام جهانی سرمایه‌داری روی داده، سبب سه جایجایی عمده در قدرت اجتماعی دید:

(۱) نیروهای مسلط شمال یا دولت‌های ملی هسته‌ای* کوشیده‌اند در پیوند با بنگاه‌های سهامی، پیروزی‌های محدودی را که کارگران در سراسر نظام جهانی در عصر پس از [دومین] جنگ [جهانی] به‌دست آوردند، بی‌اثر سازند.^{۲۳}

(۲) دگرگونی‌های فنی در کار تولید و روش‌های سرمایه‌گذاری نظام جهانی سرمایه‌داری به تشدید انسجام تولید، توزیع و تقسیم اجتماعی کار یاری رسانده است.^{۲۴} در نتیجه، این دگرگونی‌ها قدرت شرکت‌های سهامی عام و حکومت‌ها را به حدی افزایش داده که بتوانند ساختارهای تجمعی پس از جنگ را که توانسته بود در انسجام دولت، سرمایه و بخش‌هایی از طبقه کارگر در دولت‌های هسته‌ای شمال مفید افتد، از صحنه خارج کنند.^{۲۵} لیبرالی شدن نظارت‌های مالی و بازگشت به افسانه بازار خود - انتظام،^{۲۶} انگیزشی ساختاری را به سوی نظام

○ رونق گرفتن مفهوم‌های لیبرالی از آزادی، با بازسازی اقتصاد جهانی که از اواسط دهه هفتاد صورت پذیرفته مقارن است و به گسترش نابرابری در همه شاخص‌ها انجامیده است.

○ بازسازی اقتصاد جهانی و سنگربندی عقیدتی ملازم آن، شکل‌های گوناگون بهره‌کشی و نابرابری را در نظام جهانی، یعنی نابرابری در بهداشت، درآمد، ثروت، میزان مرگ و میر و... را افزایش داده و کوشیده است آنها را موجه و مشروع جلوه دهد.

○ تعبیر نو - لیبرالی از آزادی که چیزی نیست جز گسترش قدرت و عمل خصوصی به زیان قلمرو همگانی، در خدمت تثبیت و تصدیق دگرگونی‌هایی است که در نظام جهانی روی داده است.

○ واقعیت این است در سایه گسترش نظام سرمایه‌داری و شیوه زندگی ملهم از آن، یک نفر از پنج نفر در جهان در تهیدستی مطلق به سر می‌برد؛ نابرابری در سطح جهانی شدیدتر از همه دورانهای تاریخی است؛ و امنیت اقتصادی نیروی کار جهانی به گونه‌ای جدی از سوی لیبرالی شدن شرایط کار مورد تهدید است.

ناگزیر اجتماعی در نظام جهانی سرمایه‌داری ممکن می‌سازد، درحالی که رویکرد «جمع‌گرایی گشوده» و پری این امور را نتایجی محتمل به‌شمار می‌آورد.^{۲۰}

اکنون می‌توانیم به پاره‌ای از ادعاهای اصلی دستورالعمل‌های نولیبرالی، با توجه به مسائل قدرت خصوصی و آزادی، پیش از نگاه کردن به رابطه میان نابرابری و آزادی، بنگریم. دیگر این که، می‌توانیم به موضوع ضرورت تجدیدنظر در فهم خود از روابط شمال - جنوب در نظام جهانی سرمایه‌داری، بازگردیم. همین نکته آخر، به روشن‌ترین صورت نشان خواهد داد که چرا رویکرد جمع‌گرای ساختاری، قانع‌کننده‌ترین توضیح جهانی شدن را، تا این زمان، در اختیار ما می‌نهد. در اینجا، اختطاری ضرور به نظر می‌رسد. تأکید ما بر روابط اجتماعی، ساختارها و نیروها بدان معنا نیست که ساختارهای دولتی در تحلیل ما از نظام جهانی اهمیتی ندارد. برعکس، ساختارهای دولتی مکانیسم‌های درجه اولی برای تأمین نظم‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در گستره‌های جغرافیایی هستند. باید بر این نکته تأکید کنیم که دولت‌ها، در واقع عرصه برخورد میان این نیروهای معارض اجتماعی هستند، نه نمایندگان پیوسته به هم و یکدست ملت‌ها، همچون

جهانی سرمایه‌داری پدید آورده که همه حکومت‌ها را در حال جذب شدن به زیر استیلای انضباطی قدرت حرکت‌های جهانگیر سرمایه می‌یابد. بدین ترتیب، حکومت‌ها واداشته می‌شوند که هزینه‌های همگانی را محدود کنند و به امر مهار تورم و افزایش قدرت خصوصی اولویت دهند. باید به یاد داشته باشیم، دگرگونی‌هایی که در نظام جهانی سرمایه‌داری روی داده نتیجه قدرت حکومت‌ها و شرکت‌های بزرگ سهامی بوده و به هیچ روی، ظاهراً، نتیجه ناگزیر یا مهارناشدنی نیروهای بازار نبوده است و به روشنی، نیروهای مشخص و معین اجتماعی را بازتاب می‌دهد که در پی هدف‌ها و منافع ویژه‌ای هستند. این فکر که همه حکومت‌ها، ضرورتاً از مهار کردن نیروهای سرمایه‌داری ناتوانند، چیزی نیست جز وهم آلودن و افسانه‌پردازی درباره کارکردهای نظام جهانی سرمایه‌داری و تصدیق بازسازی‌ای که صورت پذیرفته است. همه می‌دانند کسانی که شدیدترین زیان‌ها را از این انضباط جهانگیر دیده‌اند، مردم جنوب بوده‌اند.^{۲۷}

(۳) ما شاهد آفرینش یک گروه‌بندی تازه جهانی هستیم که، به قول گرامشی، منافع طبقاتی فراملی را به روشنی هرچه بیشتری با هم پیوند می‌دهد.^{۲۸} این گروه‌بندی، نه تنها بر پیوند سرمایه فراملی، بلکه بر بخش‌های شایان توجهی از نیروی کار جهانی متکی است که می‌تواند با انجام وظایفی که نه تنها تولیدی است، بلکه به نظم و نظارت هم ارتباط دارد، به مشروعیت بخشیدن به تقسیم سلسله مراتبی کار یاری رساند.^{۲۹} این گروه‌بندی تاریخی، از ثبات بسیار دور است، زیرا نه تنها باید منافع طبقاتی فراملیتی را میان نخبگانی که می‌خواهند از هزینه‌های تولید بکاهند و انباشت سرمایه را شدت دهند در برگیرد، بلکه همچنین باید از برخورد طبقات که دولت‌های ملی را به صف‌آرایی در برابر هم وامی‌دارد تا بکوشند بیکاری و تورم خود را صادر کنند و در ضمن بر محتوای توافق‌های تجاری بین‌المللی چیره شوند (یعنی همان‌گونه که در پیمان‌های نهایی گات و نفتا دیده‌ایم) و در درون اروپا بر سر یکپارچگی آن با هم برخورد داشته باشند، جلوگیری کند.^{۳۰} در عین حال، همواره احتمال یک گروه‌بندی تاریخی دیگر، از سوی آنان که از این بازسازی‌ها بیرون نگه داشته شده‌اند یا خود با این دگرگونی موافق نیستند، وجود دارد و این گروه‌بندی می‌تواند هم در سطح ملی و، به گونه‌ای بالقوه، در سطح فراملی خود را آشکار سازد.

این سه جنبه جهانی شدن را تهاجمی عقیدتی به فکرهای جمع‌گرایی، جامعه و قلمروی همگانی که در آن، آزادی نعمتی است اجتماعی نه خصوصی، شدت می‌بخشد. لیبرالیسم دستور کار خود را به روشنی اعلام کرده است و، همان‌گونه که گفته شد، نتایج آن در بخش‌هایی از نظام جهانی ویرانگر بوده است. تعبیر نولیبرالی از آزادی که چیزی نیست جز گسترش قدرت و عمل خصوصی به زیان قلمرو همگانی، در خدمت تثبیت و تصدیق دگرگونی‌هایی است که در نظام جهانی روی داده است. این مفهوم [ویژه] از آزادی، برای انجام این

وظیفه فضایی همگانی را که عمل سیاسی می‌تواند در آن تحقق یابد، محدود می‌کند و زیر فشار قرار می‌دهد، یعنی کسانی را که شکل‌های ضروری قدرت خصوصی را برای شرکت در این عمل ندارند به حاشیه می‌راند و در عین حال قدرت کسانی را که در نهایت مسلط خواهند شد، افزایش می‌دهد. همین تعبیر از آزادی است که ادعاها و دشواری‌هایی برای بخش‌های شایان توجهی از نظام جهانی پدید می‌آورد و ما می‌توانیم در اینجا آن‌ها را تفصیل دهیم.

به گمان من، فکرهای عمده درباره آزادی که از سوی نولیبرال‌ها مطرح گردیده دارای سه جنبه است. نخست آن که اقتصادهای بازاری یگانه‌جانشین اقتصادهای فرمانی استالینیستی است و هرچه بازار از دخالت‌های دولت آزادتر باشد به همان نسبت، به گونه‌ای مؤثرتر، می‌تواند عمل کند و شاید، حتی به حد آرمانی یک نظام بازاری کارآمد برسد.^{۳۱} دوم آن که نابرابری، در ذات خود، چیز خوبی است زیرا سبب پیشرفت می‌شود و ثروتی فراهم می‌آورد که همه ما از آن بهره‌مند خواهیم شد. سوم آن که ما به دولتی بیطرف* نیاز داریم که ابزارهایی برای افزایش هرچه بیشتر آزادی‌های فردی و خصوصی ما از طریق تدابیر قانونی و قراردادی و معاملاتی، تأمین کند. این محدودیت‌های نولیبرالی آزادی، مرزهای مشروع آزادترین شکل ممکن سازمان اجتماعی را برقرار می‌سازد. این‌ها افسانه‌های تازه نظام جهانی است در زمانی که این نظام در حال دگرگونی است و هدف این افسانه‌ها پنهان داشتن و مشروع جلوه دادن ماهیت واقعی آن روابط اجتماعی است که به تأثیر دگرگونی و جهانی شدن نظام جهانی سرمایه‌داری در حال قدرت یافتن هستند. همه این افسانه‌ها برگرد این عقیده می‌گردند که گسترش قدرت خصوصی، همان راهی است که ضمن آن، آزادی به بالاترین حد خود می‌رسد و این ادعایی است [مبتنی بر فرضی] ارزشی که در برابر واریسی تجربی تاب نمی‌آورد.^{۳۲} ماهیت افسانه‌وار این ادعاها را باید در ارتباط با منافع و هدف‌های واقعی نیروهای اجتماعی فهمید که آن‌ها را آفریده‌اند. این ادعاها، شاید، از جهت توانایی خود در مخدوش ساختن ماهیت روابط اجتماعی افسانه‌وار باشد و شرایط موجود را تصدیق و رازآمیز کند، اما در واقع منافع نیروهای اجتماعی را که کوشیده‌اند اولویت خود را در محدوده ملی و، اکنون، محدوده فراملی اظهارکنند، بازتاب می‌دهد. جاذبه این افسانه‌ها را مجموعه عامل‌های اجبارگر و ترغیب‌کننده‌ای شدت می‌بخشد، مانند بی‌دفاع کردن، به ستوه آوردن، خارج کردن از حمایت قانون و قتل مخالفان که شامل حال اتحادیه‌های کارگری، فعالان حقوق بشر، فعالان کلیساها و گروه‌های مشابه می‌شود و از سوی دیگر خفه کردن آرام، اما، پیوسته و مداوم، جذب و انشعاب آن احزاب سیاسی^{۳۳} که ایدئولوژی آنها، دست‌کم در وجه نظری، مخالف بازگشت به ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی‌ای است که در حقیقت، هرگز در عمل وجود نداشته است.^{۳۴}

از سوی دیگر، ابزارهای ارتباطی جهانگیر که کالاهای مادی

جهان بینی را ترویج و تأیید می کنند که هدفش مخدوش کردن روابط اجتماعی است. همان گونه که کوهن (Cohen) و راجرز (Rogers) اشاره کرده اند، برای مردمانی که با فشارهای روانی و مادی نامنی‌هایی که نظام جهانی سرمایه‌داری آفریده دست به گریبانند، بسیار دشوار است که خود را به صورتی جمعی سازمان دهند و حتی به امکان شکل دیگر سازمان‌دهی اجتماعی و اقتصادی بیندیشند.^{۳۶} جاذبه ایدئولوژی‌های سیاسی اقتدارگرا که وعده نظم و امنیت می‌دهند و پاسخ‌های ساده‌ای به مسائلی که حل‌ناشدنی می‌نمایند، در آستین دارند، بازتاب همین شرایط است.

پس درباره ادعاهای لیبرالی در مورد قدرت خصوصی و آزادی و معنای این ادعاها در ارتباط با روشی که با آن نظام جهانی را توصیف می‌کنیم، چه باید گفت؟ نخستین ادعا که می‌گوید اقتصادهای بازاری تنها امکان‌های جانشین اقتصادهای فرمانی استالینستی است، دو افسانه را رواج می‌دهد: این افسانه به ما می‌گوید که اقتصادهای بازاری و روابط اجتماعی و سیاسی پیوسته با آن، در واقع، پایان تاریخ است.^{۳۷} ما، دیگر، از این حد فراتر نمی‌توانیم برویم، چون به بالاترین قله وجود رسیده‌ایم. این شکل طبیعی جلوه دادن جامعه موجود در خدمت هدف عقیدتی تحکیم و تثبیت نابرابری‌هایی است که در مرکز برخوردهای اجتماعی جای دارد و نقش نیروی محرکه دگرگونی‌های اجتماعی را بازی می‌کند. این افسانه، در عین حال امکان هرگونه شکل جانشین سازمان اجتماعی و اقتصادی را که شاید در جست‌وجوی آزادی و برابری باشد، از پیش منتفی می‌سازد.^{۳۸} آرمان بازار مطلقاً آزاد و کارآمد که دخالت دولت هیچ‌گونه مانعی برای آن نباشد و به گونه‌ای مطلوب تقاضا را با عرضه پاسخ گوید، افسانه‌ای است که هیچ سرمایه‌داری، به دلایلی کاملاً به‌جا، هرگز به آن باور نداشته است. کارل پولانی راهی را که ضمن آن، بازارهای مطلقاً سرمایه‌داری [عاملی] ضد اجتماعی بوده‌اند و مسئولیت انهدام جامعه موجود و نه حفظ آن را داشته‌اند، نشان داده است. این ادعا در بسیاری از بخش‌های نظام جهانی با تحمیل هدف نولیبرالی تأمین کمترین حد ممکن رفاه برای تهیستان، با شدتی بسیار بیشتر از آن که از نظر سیاسی در درون دولت‌های هسته‌ای شمال ممکن بوده، به اثبات رسیده است.^{۳۹} در اینجا، این واقعیت نیز اهمیت بسیار دارد که شرکت‌های بزرگ سهامی، برخلاف ترویج روحیه فردانگاری و سودجویی، در عمل هوادار دخالت دولت در اقتصاد هستند و همیشه نیز چنین بوده‌اند.^{۴۰} تا زمانی که دولت، در درجه نخست برای حفظ منافع بازیگران قدرتمند (یعنی، گروه‌بندی مسلط تاریخی) و به زیان کل جمعیت، دخالت می‌کند، دخالت آن از هر جهت مشروع است. هر اقدام دولتی، از تحمیل موافقت‌نامه‌های بازرگانی از جانب دولت و گشودن اقتصادهای بسته به روی صادرات دولتی شمال گرفته، تا پرداخت سوبسیدهای دولتی به گروه‌های خصوصی از طریق تشویق‌های مالیاتی، مناطق تجاری آزاد و سرمایه‌گذاری دولتی در کار پژوهش و

○ آنچه در مورد نقش تبلیغاتی ابزارهای ارتباطی توده‌گیر در زمینه ترویج «ایدئولوژی مصرف» اهمیت دارد، روشی است که این ابزارها به یاری آن نوعی جهان‌بینی را ترویج و تأیید می‌کنند که هدفش مخدوش کردن روابط اجتماعی است.

○ برای مردمانی که با فشارهای روانی و مادی نامنی‌های آفریده شده بوسیله نظام جهانی سرمایه‌داری دست به گریبانند، بسیار دشوار است که خود را به گونه‌ای جمعی سازمان دهند و حتی به شکل دیگری از سازمان‌دهی اجتماعی و اقتصادی بیندیشند.

○ نتیجه لیبرالی شدن اقتصاد جهانی در بیست سال گذشته، سرآزیر شدن منابع از دولتهای جنوب به سوی شمال، و به سخنی دقیق‌تر، جریان بازتولید منابع از نیروهای اجتماعی ناتوان به سوی نیروهای اجتماعی مسلط بوده است.

ساخته شده در نظام سرمایه‌داری و روش زندگی‌ای را که، گفته می‌شود، این کالاها به دنبال می‌آورد، در همه جا ترویج و تبلیغ می‌کنند، بخش ترغیب‌کننده [این نظام را تشکیل می‌دهند] که می‌کوشد گروه‌بندی مسلط را، صرف نظر از این که ائتلاف میان اعضای آن چقدر ناپایدار باشد، به سودهای مورد نظر خود برساند و در ضمن ادعاهای مخالف را بی‌اعتبار سازد. این گستره دوم که اسکالر (Sklair) آن را «ایدئولوژی مصرف» خوانده^{۴۱} به این معنا نیست که مردم، تنها، به سوی پرستش شیوه ویژه‌ای از زندگی رانده می‌شوند. در حقیقت، در اینجا، تناقض پراهمیتی میان ترویج و تبلیغ فکریهای بسیار، ثروت و تجمل [از یک سو] و واقعیت [از سوی دیگر] وجود دارد. واقعیت نشان می‌دهد که یک نفر از پنج نفر مردم جهان در تهی‌دستی مطلق زندگی می‌کند؛ نابرابری در سطح جهانی شدیدتر از همه دوران‌های تاریخی است؛ و امنیت اقتصادی نیروی کار جهانی، به گونه‌ای جدی از سوی لیبرالی شدن شرایط کار، مورد تهدید است. این که صنایع سرمایه‌داری نمادها، فکرها و تصویرهایی را به مردم انتقال می‌دهد، یک چیز است، و این که مردم در عمل این نمادها را چگونه دریافت و تعبیر می‌کنند، چیزی دیگر. مردم، الواح سفیدی نیستند که منتظر باشند پیام‌ها و فکری‌های روی آن‌ها حک شود؛ در نتیجه، این پیام‌ها را به تأثیر عامل‌هایی بی‌شمار که به آنان یاری می‌دهد تا احساس و آگاهی خود را نسبت به هویت اجتماعی و سیاسی [خود] تصدیق کنند، تعبیر و تفسیر می‌کنند. آنچه در مورد نقش تبلیغاتی ابزارهای ارتباطی توده‌گیر در زمینه ترویج ایدئولوژی مصرف اهمیت دارد، روشی است که این ابزارها به یاری آن نوعی

گذشت و افزایش قدرت دولت در مهار کردن سازمان‌های کارگری، گروه‌های فشار و محدود کردن آزادی‌های مدنی و چیزهایی مانند این، گرفته است.

آخرین افسانه لیبرالی به فکر برابری ما در برابر دولتی بیطرف مربوط می‌شود. این افسانه می‌گوید که بی‌طرفی دولت این امکان را به ما می‌دهد که با همدیگر روابط قراردادی ایجاد کنیم، به گونه‌ای که آزادی خود را به شکلی هرچه مؤثرتر، اعمال نماییم. این فکر، بازتاب ویژگی غیرتاریخی و تجربیدی نظریه لیبرال است و نشان می‌دهد که این نظریه هیچ درکی از چگونگی راه‌هایی که [تنها] به روی نیروهای مسلط اجتماعی گشوده است ندارد. این نیروها به یاری این راه‌ها، می‌توانند موقعیت خود را در سطح ملی و بین‌المللی، با استفاده از ثروتی که برای نفوذ در معامله‌های بازاری و چارچوب‌های حقوقی‌ای که بازار بر آن‌ها متکی است، تحکیم کنند. این واقعیت، در دور اخیر گات که شاهد تصویب «حقوق مالکیت معنوی مربوط به تجارت» (TRIPS) و «تدابیر سرمایه‌گذاری مربوط به تجارت» (TRIMS) بوده، خود را آشکار کرده است.

هر دوی این مفاهیم با مخالفت جدی و شدید بازیگران برجسته‌ای از میان دولت‌های جنوب روبرو شده و دلیل این مخالفت‌ها این بوده است که «تدابیر سرمایه‌گذاری مربوط به تجارت» به معنای آن است که دولت‌های جنوب باید اقتصادهای خود را به روی بنگاه‌های مالی و بیمه شمال، که می‌توانند با قدرت اقتصادی خود بر بخش‌های تجاری و بیمه در جنوب استیلا یابند، بگشایند. به همین ترتیب، «تدابیر سرمایه‌گذاری مربوط به تجارت» شرکت‌های فراملیتی شمال را توان بخشیده که حق ثبت علامت و اختراع مواد ژنتیک، کشاورزی و دارویی را که در اصل نتیجه تلاش‌های تاریخی کشاورزان و جماعت‌های روستایی جنوب است به انحصار خود درآوردند. این شرکت‌های فراملیتی که مرکزشان در شمال است، دوباره این کالاها را با قیمت‌های سودآور به دولت‌های جنوب می‌فروشند.^{۴۳} بدین سان چیزی که روزگاری خیر همگانی بود، امروز به ابزاری برای گروه‌های خصوصی و بهره‌کشی تبدیل شده است. دولت لیبرال برابری ما را در برابر قانون تأمین نمی‌کند، زیرا بازیگران، بنگاه‌ها و، در نهایت، گروه‌بندی‌های تاریخی قدرت اجتماعی بسیار نامتناسبی دارند و به یاری آن بر نتایج فرایندهای قانونی اثر می‌گذارند و این فرایندها را زیر فشار قرار می‌دهند. پس، دلایل روشنی وجود دارد که چرا این فکرهای لیبرالی برابری و، در نهایت، حاکمیت شایستگان و عدالت بعنوان دلایل شایستگی، در صورتی که قرار باشد قدرتمندان پیروزمندانه از جایگاه خود دفاع کنند، باید ترویج شود. این واقعیت که بنا به شواهد، این اصول چیزی جز افسانه نیست، نظام جهانی سرمایه‌داری را با یکی از آشفتنه‌کننده‌ترین مسائل خود روبرو می‌سازد. همان گونه که در آغاز این بحث گفتیم، بسیاری از مردم هنوز به مبارزه با نابرابری اجتماعی ادامه می‌دهند، هرچند مخالفت آنان پراکنده و

پیشرفت، در همه جا، روشن می‌سازد که دولت نقش بسیار بزرگی در حفظ اقتصادهای بازاری و قدرت خصوصی بازیگران و مؤسسات نخبه، یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، گروه‌بندی مسلط تاریخی، دارد. دومین افسانه لیبرالی می‌کوشد مناقشه بر سر نابرابری را با این استدلال که چنین نابرابری‌هایی برای ما، هم در مقام فرد و هم در مقام جامعه خوب است پایان دهد، زیرا نابرابری مکانیسمی است که دگرگونی تاریخی را با تشویق ما به زیاده‌خواهی از طریق کوشش هرچه بیشتر برای بهتر کردن وضع اجتماعی مان، سبب می‌گردد. اگر موقعیت اجتماعی از میان برود، اگر نابرابری از میان برود، به جای این که برخوردها به پایان رسد، پیشرفت متوقف خواهد شد و اقتصاد به کسادی خواهد افتاد. در شرایط اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال، ثروت به دست کارفرمایان آفریده خواهد شد و «ریزه‌های» آن به دست دیگر افراد جامعه خواهد رسید و ما همواره چشمانمان به دست کارفرمایان مبتکر خواهد بود تا نان روزانه‌مان را به ما برسانند. برخلاف ادعای لیبرال‌ها، بیست سال لیبرالی شدن اقتصاد جهانی، به جاری شدن «ریزه‌ها»یی که آنان پیش‌بینی‌اش می‌کردند، نه در حد نسبی و نه در حد مطلق، نینجامیده است. نابرابری جهانگیر و تهیدستی مطلق، امروز، از همه دوران‌های تاریخی افزون‌تر است.^{۴۴} با توزیع منابع که از اواسط دهه ۷۰ این سده آغاز شده، دو جهت پیوسته به هم یافته است. اگر بخواهیم به زبان مرسوم دولت محورانه سخن بگوییم، منابع از دولت‌های جنوب به سوی شمال جریان یافته است و به گونه‌ای دقیق‌تر، اگر بخواهیم به زبان نیروهای اجتماعی سخن بگوییم، این بار توزیع منابع از نیروهای اجتماعی ناتوان‌تر به سوی نیروهای اجتماعی مسلط جریان یافته است. این چشم‌انداز جنبه جغرافیایی ندارد و الگوها و نقاط اشتراکی را نشان می‌دهد که اقوام متفاوتی را در سراسر نظام جهانی به هم ربط می‌دهد که در نهایت گروه‌های اجتماعی متعارضی را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، این توزیع منابع، به گونه‌ای گسترده، چه در درون مرزهای دولت‌ها و چه در دو سوی این مرزها، يك طرفه است.^{۴۵}

نولیبرال‌هایی که اندکی گرایش تنزه طلبانه دارند، به جای پذیرش این واقعیت‌ها، در پاسخ می‌گویند که همه اینها یکسره نتیجه نقص‌های موجود در بازار است و آنچه ما در واقع بدان نیاز داریم نظام بازاری آزادتری است که در واقع به دخالت دولت در اقتصاد پایان دهد (همواره باید این نکته را به یاد داشته باشیم که اصطلاح دخالت دولت سخنی رمزی است که به بازتوزیع منابع به سود نداران جامعه اشاره می‌کند و به هیچ روی ربطی به دادن سوبسیدهای دولتی به سود قدرت و منافع خصوصی ندارد). روشن است که امروز اگر لیبرالیسم را نگران محدودیت قدرت دولت در مداخله در زندگی رعایا فرض کنیم، چندان چیز لیبرالی‌ای در نولیبرالیسم، نخواهیم یافت. نولیبرالیسم در درون دولت‌های هسته‌ای شمال، مداخله گسترده دولت را به معنای دادن همان سوبسیدهای دولتی به سود گروه‌های خصوصی که ذکرش

مرکزی فرآیند جهانی شدن (اما، نه یگانه بخش آن را) درک کنیم، ناچاریم به بویش‌های نظام جهانی سرمایه‌داری توجه کنیم. اصول بنیادی سازمان‌های سرمایه‌داری که برای انباشت سرمایه و در دست گرفتن اختیار تعیین قیمت‌ها می‌کوشند، افزایش دادوستدهای جهانی را در ارتباط با تکنولوژی، سیاست و فرهنگ، پی‌بندی کرده است. از آنجا که این فرآیند، به هیچ روی همان فرآیند رازآمیزی که پاره‌ای از مؤمنان به جهانی شدن می‌خواهند ما را بنده آن کنند نیست، می‌توانیم به مکانیسم‌های انباشت، ایدئولوژی و انگیزه‌هایی که در پس آن است و نتایج این تحولات برای مردم جهان، توجه کنیم. جهانی شدن و دستورالعمل لیبرالی اینهمانی آزادی و قدرت خصوصی، توضیح منسجمی از یکی از وجوه این فرآیند به دست می‌دهد، جنبه‌ای که ظاهراً حیاتی است. درحالی که نظریه پردازان و پیری جهانی شدن به فرآیندهای احتمالی و غالباً توضیح‌ناپذیر اجتماعی اشاره می‌کنند، ما ناچار نیستیم محدودیت‌های این تحلیل‌ها را بپذیریم.^{۲۳}

دومین نکته‌ای که باید در اینجا برآن تأکید شود این است که بازتوزیع منابع، به صورتی که در بیست و پنج سال گذشته صورت گرفته و به اختصار بدان اشاره شد، ما را سرانجام به مسأله‌ای رهنمون می‌شود که موضوع اصلی این مقاله است: معنای شمال - جنوب را در دوران فعلی جهانی شدن در نظام جهانی، چگونه باید تصویر کنیم؟ تحلیلی که در اینجا ارائه کرده‌ام، مرا به این نتیجه می‌رساند که معناهای مرسوم می‌که برای این اصطلاح‌ها قائل شده‌اند، موارد استعمال محدودی دارد و به گونه‌ای مداوم فهم ما را از روابط اجتماعی در نظام جهانی مخدوش می‌سازد. نظام جهانی، کل به هم پیوسته‌ای از روابط اجتماعی است که میزان بهره‌کشی و نابرابری اجتماعی‌ای را که اکنون آن را لمس می‌کنیم، برما آشکار می‌سازد: افزایش به هم پیوستگی فرآیندهای تولیدی در زمان و فضا، سربرآوردن بیماری‌های عفونی در تمام بخش‌های جهان، افزایش همه‌جانبه نابرابری در نظام جهانی، بی‌خانمانی، مهاجرت‌های توده‌ای، گرسنگی و تهیدستی، و گسترش شهرهای جهانی ابر ثروتمندی که قله‌های ثروت و قدرت را در کنار قربانیان بهره‌کشی بی‌سابقه در خود جای داده است.^{۲۵} این نقشه نوین نظام جهانی را چگونه باید توضیح داد؟ معیار اصلی تحلیل باید بریافتن هدف‌های طبقه فراملیتی تازه نفسی را که در پس رویکرد جمع‌گرای ساختارمند به جهانی شدن پنهان شده استوار باشد و باید راه و روشی که ضمن آن اتحادها و منافع این طبقه فراملیتی از طریق مکانیسم‌های نهادی رسمی و غیررسمی، چون گروه هفت و محور صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی متعلق به ملل متحد، تأمین می‌شود و گسترش می‌یابد، شناخته و روشن شود.^{۲۶} کوشش من در این مقاله همین بوده است. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، این رویکرد، کوششی را نشان می‌دهد که هدف آن تثبیت گروهبندی تاریخی تازه‌ای است که منافع فراملیتی را در برمی‌گیرد و منافع فراملیتی یعنی اتحاد سرمایه‌داران با بخش‌هایی از مدیران و نیروی کار ماهر و متخصص و

«جنوب»، در مقام یک گروه یکپارچه از دگرگونی‌های لیبرالی پدید آمده در تجارت جهانی زیان ندیده است، بلکه طرف زیان‌دیده، نیروهایی اجتماعی هستند که در سراسر «جنوب» پراکنده‌اند (یعنی اکثریت مردم) و باید از پیامدهای این دگرگونی‌ها به صورت کاهش امنیت، کاهش دستمزد، کاهش امکان‌های رفاهی و... رنج بکشند. بی‌گمان، بخش‌هایی از نخبگان «جنوب» از افزایش میزان ادغام دولتهای خود در سازوکار نظام جهانی سرمایه‌داری سودهای کلان خواهند برد.

○ معناهای مرسوم می‌که برای «شمال» و «جنوب» قائل شده‌اند موارد کاربرد محدودی دارد و پیوسته درک ما از روابط اجتماعی در نظام اجتماعی را مخدوش می‌سازد. نظام جهانی، کل به هم پیوسته‌ای از روابط اجتماعی است که واقعیت‌های تلخ و ملموسی را برما آشکار می‌سازد: افزایش به هم پیوستگی فرآیندهای تولیدی در زمان و فضا، سربرآوردن بیماری‌های عفونی در همه بخش‌های جهان، گسترش همه‌جانبه نابرابری، بی‌خانمانی، مهاجرت‌های توده‌ای، گرسنگی و تهیدستی، و بزرگتر شدن شهرهای جهانی ابر ثروتمندی که قله‌های ثروت و قدرت را در کنار قربانیان بهره‌کشی به گونه‌ای بی‌سابقه در خود جای داده‌اند.

ناتوان بنماید. باز هم باید تأکید کنیم که جنوب، در مقام یک گروهبندی یکدست از این دگرگونی‌های لیبرالی در تجارت جهانی زیان ندیده است، بلکه طرف زیان‌دیده، نیروهایی اجتماعی هستند که در سراسر جنوب پراکنده‌اند (یعنی اکثریت مردم) و باید از نتایج این دگرگونی‌ها با کاهش امنیت، کاهش دستمزد، کاهش امکان‌های رفاهی و چیزهای دیگری مانند این‌ها رنج بکشند. بی‌گمان، بخش‌هایی از نخبگان جنوب از افزایش میزان ادغام دولت‌های خود در سازوکار نظام جهانی سرمایه‌داری، سودهای کلان خواهند برد.

بازاندیشی درباره جدایی شمال - جنوب

در پایان این مقاله می‌توانیم ببینیم که مفهوم نولیبرالی قدرت خصوصی و آزادی که تاکنون اصل ایمانی و بنیادی جهانی شدن را تشکیل می‌داده، ما را به توجه به دو موضوع وامی‌دارد. نخست این که چگونه باید مکانیسم‌هایی را که جهانی شدن را هدایت می‌کنند درک کنیم و دوم این که، دلالت‌های این قضیه برای آن که نظام جهانی را تصویر کنیم، چیست. من استدلال کرده‌ام که اگر بخواهیم بخش

Global Economy and the Developing Countries: Essays in International Economics and Development, Aldershot: Edward Elgar Publishing, 1990. Peter Dicken (**Global Shift: The Internationalisation of Economy Activity**, p. 26)

این اثر نشان می‌دهد که ۱۳ کشور عمده جهان سومی، از نظر تاریخی، هم در رشد سرمایه‌گذاری خارجی و هم در رشد تولید ناخالص ملی، بر دیگران پیشی گرفته‌اند.

9. Dicken, *Global Shift*, p. 45.

۱۰. برای آگاهی از اهمیت گرایش‌های خلاف قانون در علوم طبیعی نگاه کنید به

R. Bhaskar, **The Possibility of Naturalism**, Hemel Hempstead: Harvester Whealsheaf, 1979.

11. P. Beyer, **Globalization and Religion**, London: sage, 1994; C. V. Vilas, 'The hour of civil society', *NACLA*, September - October 1993; P. Ekins, **A New World Order: Grassroots Movements for Global Change**, London: Routledge, 1992; and V. Shiva, **Staying Alive: Women, Ecology and Development**, London, Zed, 1989.

12. A. Callinicos, **Theories and Narratives: Reflections on the Philosophy of History**, Cambridge: Polity Press, 1995; and M. Mann, **States, War and Capitalism**, Oxford: Basil Blackwell, 1988.

۱۳. آثار نویسندگانی چون گیدنز، مان، شولته و رابرتسون نمونه‌های این رویکرد به جهان‌گردانی است. این مسأله از آن جهت، مسأله‌ای پیچیده است که اینان، به درجات گوناگون، نسبت به سنت ماتریالیسم تاریخی حساسیت دارند.

14. A. Sayer, **Method in Social Science**, London: Routledge, 1990, pp. 111-112.

۱۵. برای مثال، نگاه کنید به

R. W. Cox, **Production, Power and World Order: Social Forces in the Making of History**, Boston, M A: Columbia University Press, 1988; I. Wallerstein, **The Politics of the World Economy**, Cambridge: Cambridge University Press, 1984; and S Gill & D. Law, **The Global Economy: Perspectives, Problems and Policies**, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf, 1990.

16. Wallerstein, **The Capitalist World Economy**, p. 189; and E. M. Wood, **Democracy Against Capitalism**, Cambridge University Press, 1995.

۱۷. اثر بسکر (**The Possibility of Naturalism**) بهترین مرور بر این دورنمای «واقع‌گرایی نقادانه» را به دست می‌دهد.

18. E. P. Thompson, **The Poverty of Theory**, London: Merlin Press, 1987, p. 254.

۱۹. مارگارت تاجر به خاطر این سخن که «هیچ امکان جانشینی وجود ندارد» به یاد خواهد ماند. این سخن تمامی کوشش‌های نولیبرالی را برای نشان دادن سرمایه‌داری، همچون نتیجه ناگزیر و همچنین، پایان تاریخ درخود خلاصه کرده است.

۲۰. وود در اثر خود (**Democracy Against Capitalism**) به گونه‌ای بسیار روشن به این مسأله پرداخته است (فصل ۳). وود به معنای طبقه همچون یک فرایند، و نیز همچون یک رابطه، می‌نگرد.

21. B. Anderson, **Imagined Communities**, London:

نخبگان نظامی و فرهنگی. این اتحاد، اتحادی ناپایدار و متناقض است، زیرا از گروه‌هایی تشکیل گردیده که هرآن احتمال دارد به جهت‌های متفاوتی کشیده شوند. چون منافع متعارضی را دنبال می‌کنند. با این همه، همین اتحاد، به آن اندازه قدرت اجتماعی داشته که ما را تا اینجا در مسیر جهانی شدن بکشاند و این نتایج شوم را برای بخش‌های بزرگی از مردم، در نظام جهانی، داشته باشد. بی‌گمان، این که این مردم هدف بهره‌کشی مشترکی قرار گرفته‌اند، به خودی خود از آنان یک گروه‌بندی تاریخی متفاوت نمی‌سازد، اما، دست کم این امکان را نشان می‌دهد که شاید زمانی چنین گروه‌بندی تاریخی تحقق یابد. گزاف نخواهد بود اگر بگوییم، تحقق چنین گروه‌بندی تاریخی آثار و نتایجی بسیار سترگ خواهد داشت، هرچند چنین چیزی، در نگاه نخست، دشوار بنماید.

■ ■ زیر نویس‌ها

1. I. Wallerstein, **The Capitalist World Economy**, Cambridge: Cambridge University Press, 1984, p. 49.

2. Ibid, pp XI- XII.

3. P. Dicken, **Global Shift: The Internationalisation of Economic Activity**, London: Paul Chapman Publishing, 1992, pp. 1-4; and R. Robertson, **Globalisation: Social Theory and Social Culture**, London: Sage, 1992, p. 8.

4. G. Mihill, 'Public enemy number one', *Guardian*, 2 May 1995; 'A Market solution for the Americans? The rise of wealth and hunger', *NACLA (North American Congress on Latin America)* (Special Issue), February 1993; B. Boutros Ghali, 'A new departure on development', *Foreign Policy*, Spring 1995; I. Roxborough, 'Neo - Liberalism in Latin America: limits and alternatives', *Third World Quarterly*, 13(3), 1992, pp. 421-440; 'The drain from the South', *Third World Resurgence* (Special Issue), 44, 1994; 'A World in social crisis', *Third World Resurgence* (Special Issue), 52, December 1994; and **World Development Report 1994**, Oxford: Oxford University Press, 1994.

5. C.N. Morphy, **International Organisation and Industrial Change: Global Governance since 1850**, Cambridge: Polity Press, 1994, pp. 1-31; and L. Sklair, **Sociology of the Global System**, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf, 1991, p. 68.

7. A. Sen, **Inequality Re - Examined**, Oxford: Clarendon Press, 1992, ch. 7; R. Walker, 'California rages against the dying of the light', *New Left Review*, Jan - Feb 1995, pp. 42-71; and N. Chomsky, 'The Third World at home', in Chomsky, **Year 501: The Conquest Continues**, London: Verso, 1993.

8. 'A Survey of the global economy', *The Economist*, 1 October 1994; A Wood, **North - South Trade, Employment and Inequality**, Oxford: Clarendon Press, 1994, ch. 1; A.K. Amsden, **Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialisation**, Oxford: Oxford University Press, 1989; G. K. Heleiner, **The New**

36. J. Cohen & Rogers, **On Democracy**, New York: Penguin, 1983, pp. 50-54.
37. Fukuyama, **The End of History and the Last Man**, London: Penguin, 1992; and J. Sachs, 'Consolidating capitalism', **Foreign Policy**, Spring 1995.
۳۸. چیزی که من مایلم آن را سنت آزادی معتبر بخوانم.
39. Polanyi, **The Great Transformation**, p.3; and Bello, **Dark Victory**.
40. P. Dickens, **Global Shift**, pp. 169-175.
41. Boutros Ghali, 'A new departure on development?'.
42. F. Clairmonte, 'China: enter the dragon', **Third World Resurgence**, 32, 1993, pp. 16-22; Wood, North-South Trade, ch. 1; Roxborough, 'Neo-liberalism in Latin America', pp. 425-426; M. Hamilton & M. Hirsowicz, **Class and Inequality: Comparative Perspectives**, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf, 1993, pp. 278-279; **Third World Resurgence**, 44, 46, 52; and World Bank, **World Development Report 1994**, Oxford: Oxford University Press, 1994, pp. 220-221, Table 30: Income distribution.
- این جدول توزیع بسیار يك طرفه درآمد را در سراسر نظام جهانی افشا می کند.
43. M. K. Peng, **The Uruguay Round and Third World Sovereignty**, Penang: Third World Network, 1990; and C. Raghavan, **Recolonisation: GATT, The Uruguay Round and the Third World**, penang: Third World Network, 1990.
۴۴. منظوم نویسندگانی چون آنتونی گیدنز (Beyond Left and Right, Cambridge: Polity Press, 1994, p.79) است که در اثر اخیر خود گفته است که جهانی شدن ما را در برابر «بیچیدگی ناگشودنی جامه و طبیعت» قرار می دهد. چنین نظریه‌هایی تصویری از جامعه در برابر ما می گذارد که گویی از نظارت بیرون و در فراسوی فهم و درک ما جای دارد. این استدلال، ظاهراً، ما را یا به سوی دلتنگی نیجه‌ای یا تأملات «والا» و از جهان بریده مابعدالطبیعی می کشاند.
45. M. Castells, **The Informational City**, Oxford: Basil Blackwell, 1989; Walker, 'California rages against the dying of the light'; and Sen, **Inequality Re-Examined**. Table 27: 'Health and Nutrition' World بانك جهانی
- ۲۷ Bank Development 1994, pp. 214-215 جدول شماره ۲۷ این گزارش، تفاوت‌های عظیم بهداشت و تغذیه را میان بخش‌های گوناگون نظام جهانی نشان می دهد (این گزارش از چگونگی این توزیع در درون دولت‌های ملی سخنی نمی گوید، تنها از چگونگی توزیع میان آن‌ها سخن می گوید. جدول ۲۹: «مقایسه میان دو جنس» (صص ۲۱۹-۲۱۸)، چگونگی نابرابری جنسی را در نظام جهانی از نظر انتظار عمر، اشتغال و غیره نشان می دهد. در اینجا هم، گزارشی از چگونگی این نابرابری‌ها در درون دولت‌های ملی، سخنی نمی گوید.
۴۶. مورفی **International Organization and Industrial Change** (به روش‌هایی توجه می کند که این رژیم‌های متفاوت بین‌المللی، ضمن آن‌ها پدید آمده‌اند و روش‌هایی که به یاری آن مجموعه‌ای از منافع را که هم فراملیتی و هم ملی است، حفظ می کنند. س. جیل **American Hegemony and the Trilateral Commission**, Cambridge: Cambridge University press, 1990 به موضوع نقشی که رژیم‌های بین‌المللی در ترویج چیزی که به نظر او نقش برانگیزاننده آگاهی در میان نخبگان جهانی است، پرداخته است.

Verso, 1991.

22. W. Bello, **Dark Victory: The United States, Structural Adjustment and Global Poverty**, London: Pluto press, 1994.

* - هسته‌ای در اینجا به مفهوم نیروی انرژی هسته‌ای ام نیست، بلکه منظور نویسندگان آن دولت‌هایی است که به دلیل قدرت خود، هسته نظام جهانی سرمایه‌داری را تشکیل می دهند. - م.

23. Ibid; and F. Furedi, **The New Ideology of Imperialism**, London: Pluto press, 1994.

24. A. Sayer & R. Walker, **The New Social Economy: Reworking the Division of Labour**, Oxford: Basil Blackwell, 1992.

25. M. Albert, **Capitalism Against Capitalism**, Paris: Whurr Publishers, 1993; C. Murphy, 'Prosperity and development', in **International Organization and Industrial Change**; and Bello, **Dark Victory** pp. 2-3.

26. K. Polanyi, **The Great Transformation**, Boston, MA: Beacon Press, 1944, p.3.

27. Bello, **Dark Victory**.

۲۸. مورفی **International Organization and Industrial**

change, p. 27) «افزون بر این،

گراشی اعتقاد داشت که هیچ نظام اقتصادی، در بیرون از محیط هادی سیاسی و فرهنگی، نمی تواند به خوبی رشد کند - حتی تناقض درونی منطق آن. گروهبندی تاریخی یعنی وحدت دیالکتیکی زیربنا و روبنا، نظر و عمل و فرهیختگان و توده‌هایی که چنین رشدی را ممکن می سازد.»

29. Gill & Law, **The Global Economy**, pp. 365-372.

۳۰. همان‌جا، صص ۲۱۰ تا ۲۲۵، بر اهمیت خودداری از تعمیم رابطه میان نخبگان جهان سوم و شرکت‌های فراملیتی تأکید می کند و در عین حال این موضوع را می پذیرد که سرمایه‌داری در مرحله جهانی شدن خود، پدیداری فراملیتی است.

31. M. Rothbard, **For A New Liberty**, New York: Collier Macmillan, 1978; and David Friedman, **The Machinery of Freedom; Guide to Radical Capitalism**, New York: Arlington House Publishers, 1978.

* - مُراد از بیطرف در اینجا، دولتی است که میان گروه‌ها و طبقات متعارض اجتماعی، به اصطلاح، بیطرف است. نه دولتی که در صحنه بین‌المللی بیطرف است. م.

۳۲. برای آگاهی از ارزیابی رابطه میان واقعیت و ارزش نگاه کنید به Bhaskar, **The Possibility of Naturalism** and Sayer, **Method in Social Science**.

۳۳. مثلاً، احزاب سوسیالیست یا سوسیال دموکرات در اسپانیا، نیوزیلند، استرالیا، بریتانیا، فرانسه و ایتالیا، همگی جنبه‌های برجسته‌ای از دستورالعمل‌های نتولیرالی را پذیرفته‌اند و این کار را به تأثیر تهدیدهایی کرده‌اند که سرمایه فوری و اهریمنی‌سازی سوسیالیسم را، در ابزارهای ارتباطی همگانی که جهانگیر و اکثر آن‌ها سرمایه دار هستند، در برمی گرفته.

B. Bagdikian, **The Media Monopoly**, Boston MA: Beacon Press, 1992.

34. W. Lazonick, **Business Organization and the Myth of the Market Economy**, Cambridge: Cambridge University Press, 1992, pp. 8-14; J. Robinson, 'The new mercantilism', in Robinson, **Freedom and Necessity: An Introduction to the Study of Society**, London: George Allen and Unwin, 1970; and T. Lang & C. Hines, **The New Protectionism Protecting the Future Against Free Trade**, London: Earthscan, 1993.

35. Sklair, **The Sociology of the Global System**, pp. 126-130.

شماره ۱۱۶ - ۱۱۵ / صفحه ۱۲۱